دیالکتیکِ ناز و نیاز

سوسن شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۰۸

تعداد صفحه : ۴

آخرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تحریر : ۱۳۸۴

www.shandel.org

موضوع : روابطِ میانِ کاندیداها و مردم در انتخاباتِ ایران

دیالکتیک ناز و نیاز

روزِ انتخابات، تجربهٔ بی‌بدیلِ کسی بودن برای مردم است. انتخابات نَه، روزِ انتخابات. به‌مدت ۲۴ ساعت توده تبدیل می‌شود به آحاد، به افراد. افراد تبدیل می‌شوند به آدم. آدمی که حرف دارد و نظر و قدرتِ انتخاب. به مدت ۲۴ ساعت سیاست‌مدار می‌شود همه تنْ چشم، همه تنْ گوش، همه تنْ نیاز؛ و تو، به مدتِ ۲۴ ساعت می‌توانی دل بجزانی یا بلرزانی، رو کم کنی، ناز بفروشی، پشتِ چشم نازک‌کنی، جوابِ سربالا بدهی و... : حالا ببینیم، مطمئن نیستم ، تا چه شود و... بازی کردن با اعصابِ سیاست‌مدار.

در این ۲۴ ساعت همه چیز بر محورِ توی شهروند می‌گذرد. اگر تا دیروز، سیاست‌مدار به تو سلام حتی نمی‌کرد امروز حاضر است تعظیم کند، تکریم کند، تملّقِ تو را بگوید، به سازت برقصد، تو را سِحر کند و جادو. وعده‌های بهشتِ برین دهد. فقط برای این‌که تو بله را بگویی. همین توی ناچیزِ بی‌مقداری که از این انتخابات تا آن انتخابات اصلاً مطرح نیستی، عددی نیستی، به حساب نمی‌آیی، حالا همه سر و دست می‌شکنند برایت. در چنین روزی می‌فهمی که تو پس فلّه نیستی، عددی. عدد نیستی نظری. نظر نیستی عملی. عدد و نظر و عملی که در ترکیبِ با هم می‌تواند بشود یک اتفاق، یک حادثه و گاه بسیار غیرِمترقبه.

اما همهٔ بحث این است که چگونه می‌توان این تجربهٔ بی‌بدیلِ کسی بودن را ممتد کرد و هر چه طولانی‌تر. سیاست‌مدار را نیازمند نگه داشت و ملتزم. دموکراسی این است : روزِ انتخابات و فردای آن. تجربهٔ ممتد و طولانی و بی‌وقفهٔ کسی بودن توسطِ شهروندان و نیازمندیِ ممتد و طولانی و بی‌وقفهٔ سیاست‌مدار... همهٔ بحث این است که طیِ چه فرآیند، سیستم و نظامی و به نامِ چه می‌توان از تبدیل شدنِ رأی به رأس، مهره، عدد و درصد، سیاهی لشکر، جلوگیری کرد؟

نباید گذاشت که تو را در صحنه بخواهند اما برای مدت‌المعلوم و به قصدِ تحقّقِ برنامه‌ای مجهول. اگر هندوانه‌ای زیرِ بغل‌ات می‌دهند تَوَهّم برت ندارد

اَلسّاعه ممکن است تبدیل شود به پوستِ خربزه. اگر می‌نشانَندَت بر صدر که مثلاً تویی ملتِ همیشه در صحنه، باد به غبغب نیندازی. اَلساعه است که اصلِ صحنه جابه‌جا شود. یعنی تو در صحنه‌ای اما بازی جای دیگری اتفاق می‌افتد و تو ممکن است بمانی روی دستِ خودت.

تجربهٔ ممتدِ کسی بودن، مواظبت می‌خواهد و مراقبت. فردای انتخابات نباید به خانه برگردی و چهارسال هیچ‌کس نبودن را دوباره طی کنی وگرنه همان سیاست‌مدار از فردای روزِ انتخابات باز شروع می‌کند به طاقچه بالا گذاشتن. از قدیم گفته‌اند سیاست پدرـ مادر ندارد و مرادشان از این جمله حرام‌زادگی آن بود و از آن‌جا که در جهانِ سنّتی، حرام زادگی مرتبه‌ای بود پُرگناه، بدین وسیله قدیمی‌ها بدبینیِ خود را به سیاست نشان می‌دادند. اما یکی از مشخّصاتِ مدرنیته این است که دیگر مشروعیت‌اش را از دیروز، از تبار و ریشه نمی‌گیرد. هست به اعتبارِ خودش. درنتیجه خیلی حرف‌ها و از جمله سیاست، برای خود به دنبالِ سلاله و تبار و شناسنامه نیست چرا که هست قائم بالذات. از این مرتبه به عنوانِ ماکیاولیسم و پُستْ ماکیاولیسم نام می‌برند. چنین پیدا است که جامعهٔ ما ورود به چنین مرتبه‌ای را دارد تجربه می‌کند. حرکت در چارچوبِ امرِ ممکن، عملی بودنِ وعده، شدنی شدنِ برنامه، بی‌دغدغهٔ زشت و زیبا، حق و باطل.

همهٔ دعوای انواع و اقسامِ دموکراسی‌ها (لیبرال، اجتماعی، سوسیالیستی و دینی) بر سرِ این است که چگونه و طیِ چه روندی رأی می‌تواند رأی بماند. چگونه و طیِ چه مکانیسمی رأی می‌تواند به امیدِ تکانی و حیاتی از محدودهٔ خانه و خانواده و پچ‌پچ‌های زیرِ سقفی و زیرلبی و درِ گوشی به بیرون پا بگذارد و به صندوق‌ها ریخته شود. سر به هم دهد، بشود اراده‌ای به قصدِ بود کردنِ نابوده‌ای و نامِ این سیر و سفر می‌شود مشارکت. شرکت : یعنی همان که شاعر می‌گوید من اگر ما نشوم تنهایم، تو اگر ما نشوی می‌شکنی. پس مشارکت به قصدِ آن است که تنها نشوم و نشکنم نه به قصدِ اینکه تنها نشوند و نشکنند. اما اگر قرار باشد مشارکتْ مرا از تنهایی و شکنندگی درنیاورد، اگر خروجِ رأی از خانه به جامعه و از جامعه به صندوق و از صندوق به بایگانیِ اداره‌جات سپرده شود که دیگر چه فرقی می‌کند. به هرحال رأیِ من، ما، می‌شود آرشیو. یعنی من در عینِ زنده بودن، سپرده شده‌ام به تاریخْ. مُرده به دنیا آمده‌ام.

اینجاست که همان تجربهٔ بی‌بدیلِ بیست و چهار ساعته کسی بودن می‌شود تجربهٔ تلخِ رودست خوردن. پس برای تنها نماندن، نشکستن، سپرده نشدن به آرشیو، من و رأی‌ام باید راه‌های خروجِ دیگری را از خانهٔ تجربه کنیم و شناسایی. اگر دیروز از خانه بیرون آمدیم باید راه‌های بیرون ماندن را کشف کنیم و از بازگشتِ دوباره به زیرِ سقف و خانه‌نشینی بپرهیزیم. من و رای‌ام به دیروزِ انتخابات فکر نکنیم به فردای آن بیندیشیم و این‌که چگونه می‌توانیم سیاست‌مداران را هم‌چنان دل‌نگرانِ حضورِ خود نگه‌داریم. همان نگرانی‌ای که آن‌ها را واداشت تا وعده‌هایی چون آزادی، دموکراسی، توسعه، ایران برای ایرانیان و... بدهند و ما را به وسوسهٔ امیدی به دمِ صندوق‌های رأی بکشانند. وگرنه بارِ دیگر آن‌ها می‌شوند شهریارانِ تنها و ما رعیت‌های بی‌زار از سیاست، و کارمان ناسزا گفتن به این موجودی که نه پدر دارد و نه مادر، حتی اگر نام‌اش مرتبهٔ مدرنی باشد به نام ماکیاولیسم.